



کد خبر : 9972322



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۱/۱۴ ۱۳:۲۱

تفسیر سوره مجادله جلسه ۱۰ (۱۳۹۶/۱۱/۱۴)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يُعَادُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ (۹) إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَخْزِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارٍّ لَهُمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۰)}

سوره مبارکه «مجادله» همان طوري که ملاحظه فرموديد، در مدینه نازل شد، اول با احکام ظاهر و امثال اين وارد شد تا رسيد به مسائل اجتماعي آن روز. فرمودند اولاً در هر نجوا مستحضر باشيد که ذات اقدس الهي حضور دارد و شما او را نمي بينيد و تحت شمارش او هم درنمي آيد که {مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ} [1] که فرق بين رابعِ ثلاثه و ثالثِ ثلاثه گذشت؛ اگر سه نفر نشستند دارند نجوا مي کنند، حقيقتاً سه نفرند. آنچه زير عدد و شمارش مي آيد سه نفرند؛ اما سه تا علم است سه تا وجود است؛ در کنار اين سه تا علم، يك علم نامتناهي است که به حساب اينها به عدد در نمي آيد؛ لذا وقتي مي خواهند بشمارند، بيش از سه نفر نيست. آن علم نامتناهي چهارمي سه نفر است، نه چهارمي چهار نفر.

از آن گذشته، وارد مسئله نجوا و زير گوش گفتن شدند. در صدر اسلام عده اي از منافقين در محافل رسمي و غير رسمي زمزمه ها و توطئه هايي داشتند که زير گوش هم مي گفتند. اين کار، جامعه اسلامي، مسلمان ها و متدين ها را مي رنجاند. محور تناجي و زير گوش گفتن اينها هم سه چيز بود: يا «معصية الله» بود يا معصيت مردم بود، حقوق مردم را مي خواستند بخورند، يا معصيت رسول خدا(صلي

الله عليه و آله و سلم) بود که ميخواستند احكام سياسي آن حضرت و رهبري آن حضرت را نقض کنند. همه اينها «معصية الله» است؛ لكن تفصيل قاطع شرک است. اينکه قرآن در سور مدني «حق الله» را با «حق الناس» با «حق الحكومة» از هم جدا ميکند، براي اينکه به ساختار حکومت هم نظم خاصي عطا کند. اصل تناجي را چون مايه حزن مسلمانها بود، اين را منع کرد. فرمود زير گوش هم نگويد، اين کار ممنوع است. با اينکه در اسلام تناجي يعني زير گوش هم گفتن در مجالس مسلمانها مؤمنين را مي رنجاند و فکر مي کردند اين منافقين در صدد توطئه جديد هستند، اينها با نهي حضرت، دوباره تناجي مي کردند؛ لذا ذات اقدس الهي فرمود: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يُعَادُونَ؟** اينها با اينکه دين دستور داد که در مسجد در حضور مردم شما زير گوش هم سخن نگويد مؤمنين را مي رنجاند، مع ذلک تناجي مي کردند، اين دهن کجي را داشتند. اين اصل تناجي که «في نفسه» در جامعه ممنوع است.

حالا فرمود اگر خواستيد تناجي کنيد گناهي روي گناهتان نيابد. بعضي دو گناه است، بعضي يک گناه؛ اگر امر عادي باشد، صرف تناجي باشد، چون مايه حزن مؤمنين و هراس آنهاست، فقط يک گناه است و اگر محور تناجي شما اثم، عدوان و **مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ** باشد، هر کدام از اينها باشد به اضافه گناه تناجي، مي شود دو گناه.

تعاون را در قرآن کریم به سه حکم محکوم نکرده، تعاون دو حکم دارد. در سوره مبارکه «مائده» فرمود که تعاون داشته باشيد؛ در آيه دو سوره مبارکه «مائده» فرمود: **{تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى}**، اين مورد امر است. **{وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ}**، که اين تعاون منهي است. اثم و عدواني که در سوره «مائده» آمده، همان اثم و عدواني است که در سوره مبارکه «مجادله» است؛ يعني يا «حق الله» يا «حق الناس»؛ لكن اصرار سوره «مجادله» بر اين است که درست است که راهنمايي پيغمبر(صلي الله عليه و آله و سلم) يا به «حق الله» بر مي گردد يا به «حق الناس» يا درباره احكام الهي است يا درباره مسائل مردمی، از اين دو بيرون نيست؛ لكن چون استناد دارد به خود حضرت، نافرمانی او هم گناه سوم محسوب مي شود. در آيه دو سوره مبارکه «مائده» فرمود: **{تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى}**، اين يک: **{وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ}**، اين دو. در جريان تناجي، اصل تناجي در حضور جامعه اسلامي را منع کرد؛ لكن فرمود: **{أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يُعَادُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَجَّوْنَ}**، به يکي از اين سه گناه: **{بِالْإِثْمِ}** که «حق الله» است، **{وَالْعُدْوَانِ}** که تجاوز به حقوق مردم است، **{وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ}** که دهن کجي به راهنمايي حضرت است. **{وَلَا إِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ}**، بعد فرمود: **{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى}**، که به دو امر اشاره مي کند، مشابه همان **{تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى}** است، بعد فرمود اينها نه تنها آن بي ادبي را دارند، بلکه برخي ها از خود يهودي ها آموختند که وقتي وارد محضر حضرت مي شدند بي ادبي مي کردند به جاي اينکه بگويند: «السلام عليك»، مي گفتند: «السَّامُ عَلَيْكَ». سام هم به معني مرگ و امثال آن است. **{وَلَا إِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ}**، تحيت دارند اظهار ادب مي کنند به چيزي که خدا تحيت نکرده است. خدا به «السلام» تحيت کرده، نه به «السَّام» که به معني مرگ و امثال آن است. سلام را ذات اقدس الهي به همه مؤمنين فرستاد که بحث آن در روزهاي قبل مشخص شد. هم سلام را هم صلوات را؛ سلام را به طور عمومي وعده داد بعد از اينکه جريان موسي و هارون(سلام الله عليهما) را ذکر کرد، فرمود: **{سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ}**، [2] بعد فرمود: **{كَذَلِكَ نُخَصِّصُ}** [3] ما به بندگان مؤمن خودمان همين گونه جزا مي دهيم. صلوات را در سوره مبارکه «احزاب» مشخص کرده است. در سوره مبارکه «احزاب» که **{إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ}** [4] دارد، دارد که **{هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ}** [5] خدا بر مؤمنين صلوات مي فرستد، براي اينکه اينها را نوراني کند. در «آيه الكرسي» دارد: **{اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا}**، که اينها **{يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ}** [6] اما در سوره «احزاب» دارد صلوات مي فرستد. چرا حالا ما تلاش و کوشش نکنيم خود را مشمول صلوات آن حضرت قرار ندهيم؟

به هر تقدير فرمود اينها تناجي دارند، اصل تناجي «في نفسه» در جامعه اسلامي در حضور مؤمنين که آنها را مي رنجاند، باعث اذيت آنهاست، حرام است «في نفسه» و اگر **{بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ}** باشد، معصيتش مضاعف است و اگر نه، درباره برّ و تقوا باشد، اصل نجوا گناه است، بقيه گناه ديگري کنار او نيست.

پرسش: ...

پاسخ: مي توانيم اين کار را نکنيم. وقتي که جامعه را مي رنجاند ديگران را به ريب وادار مي کند، چرا اين کار را نکنيم؟

پرسش: شايد نجوا به برّ و تقوا باشد.

پاسخ: نه، اصل تناجي مشکل دارد. در حضور مردم آدم چرا زیر گوش هم بگوید؟

پرسش: خودش می‌فرماید: {تَنَاجَوْا بِالْبَرِّ وَ التَّقْوَى}.

پاسخ: بله، اصل تناجي «في نفسه» ممنوع است؛ حالا اگر کسی خواست تناجي کند گناه مضاعف نداشته باشد. آنها یک گناه مضاعف داشتند که در جمله قبل بیان کرده است. فرمود: {أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى}، این یک گناه؛ {ثُمَّ يَعْوَدُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ}، این یک گناه مضاعف است. اما کسانی که {بِالْبَرِّ وَ التَّقْوَى} تناجي دارند، وقتی جامعه این چنین باشد، همه راحت‌اند. این فرهنگ وقتی فرهنگ عمومی باشد، می‌دانند این آقایان که در زیر گوش هم می‌گویند، درباره اینکه ما چگونه مشکل این مسجد را حل کنیم، یا چگونه مشکل جامعه را حل کنیم، یا چگونه فقر مردم را برطرف کنیم. می‌دانند که زیر گوش هم دارند همین را می‌گویند، این حزنی ندارد. در جامعه اسلامی وقتی فرهنگ این شد که هیچ وقت زیر گوش هم مطلبی نمی‌گویند، مگر {بِالْبَرِّ وَ التَّقْوَى}. اینها خوشحال‌اند و دیگر حزنی در کار نیست؛ اما دو تا منافق وقتی که در کنار هم نشستند در یک جامعه عمومی دارند حرف می‌زنند، اینها نگران می‌شوند.

بعد فرمود اینها {حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَضَلُّونَهَا} که فرق «يَضَلُّ» با «تَضَلَّى» قبلاً بحث شد؛ یکی ثلاثی مجرد است که سوخت و سوز ظاهری است؛ دیگری {تَضَلَّى جَحِيمٌ} [7] است که باب تفعیل است سوخت و سوز درونی است.

پرسش: تناجی که «فی نفسه» حرام نیست، به خاطر ایذاء حرام است و ایذاء هم که در برّ و تقوا جایگاهی ندارد.

پاسخ: غرض این است که اگر در جامعه عده‌ای هستند که زیر گوش هم می‌گویند و شناخته شده‌اند و وابسته به بیگانه‌اند و همیشه در صدد تصمیم علیه یک جامعه هستند، این می‌رنجاند دیگران را.

پرسش: ولی تناجی به برّ و تقوا که موجب ...

پاسخ: البته، اگر جامعه این چنین باشد که همه‌شان مؤمن‌اند، منافق ما در جامعه نداریم، اینها وقتی که زیر گوش هم حرف می‌زنند، درباره کار خیر است. این از بحث بیرون است این جامعه، جامعه اسلامی شد و زیر گوش هم اگر می‌گویند درباره برّ و تقواست. اما در صدر اسلام و مانند صدر اسلام که یک سلسله منافقین‌اند در صدد ایذاء مسلمین‌اند، اینها اصل تناجی‌شان معصیت است، چون باعث اذیت دیگران‌اند. اگر محور مناجات و تناجی آنها، اثم و عدوان و معصیت رسول بود، یک گناه مضاعف است.

حالا قبلاً وعده دادیم که درباره خطبه نورانی «فدکیه» وجود مبارک حضرت فاطمه (سلام الله علیها) آن جمله را معنا کنیم که امیدواریم خطبه «فدکیه» آن حضرت هم مثل خطبه غدیری پدر بزرگوارش (سلام الله علیهما) درسی بشود. آن خیلی اصرار شد - الحمدلله - رواج پیدا کرد درسی شد عده‌ای بحث می‌کنند درس می‌خوانند. این خطبه «فدکیه» هم باید همین طور بشود. در آغاز خطبه «فدکیه» وجود مبارک زهرا (سلام الله علیها) بعد از حمد و شکر، چند جمله درباره توحید دارد، تا می‌رسند به این جمله: «ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا وَ أَنْشَأَهَا بِلَا اخْتِدَاءٍ أَمْثَلُهُ أَمْثَلُهَا كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ» [8]. این چند جمله نورانی بعد هم مشابه این هست، بعد به خطابه منتهی می‌شود. این چند جمله درسی یعنی درسی است؛ نظیر رسائل و مکاسب نیست حواستان جمع باشد که با بنای عقلا و فهم عرف حلّ بشود.

اشکالی که منکران مبدأ و معاد دارند که می‌گویند - معاذ الله - خدایی نیست، می‌گویند اگر خدایی باشد و آسمان و زمین را خلق کرده باشد، این یا آسمان و زمین را از یک مواد موجود قبلی خلق کرد که می‌شود «من شیء» یا نقیضش که «من لا شیء» است خلق کرد. خدا عالم را از چه چیزی خلق کرد؟ یا «من شیء» یا «من لا شیء»! از دو طرف نقیض که بیرون نیست، این مطلب اول.

اگر خدا عالم را «من شیء» خلق کرده باشد، پس معلوم می‌شود یک سلسله ذراتی قبلاً بود خدا اینها را جمع کرد به صورت آسمان و زمین درآورد. پس معلوم می‌شود قبل از آفرینش چیزهایی بودند، موجوداتی بودند و خدا نداشتند و خالق نداشتند پس می‌شود چیزی موجود باشد و خالق نداشته باشد. اگر خدا عالم را «من لا شیء» خلق کرده باشد، «لا شیء» که عدم است و عدم که نمی‌تواند ماده قرار بگیرد که فاعلی از عدم آسمان بسازد، از عدم زمین بسازد! و شیء هم که از دو نقیض بیرون نیست؛ هم «من شیء» محال است هم «من لا شیء» محال است. این شبهه مادّیین از دیرزمان است.

مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) این شبهه را نقل می‌کند. مرحوم کلینی می‌داند یک محدث متفکر عمیقی است. ایشان در مقدمه این کتاب، یک مقدمه نه صفحه‌ای دارد که آن مقدمه نه صفحه‌ای را مطالعه می‌فرمایید، این دو سه سطر آخر مقدمه‌اش این است؛ می‌فرماید من این کتاب و احادیث اهل بیت(علیهم السلام) را جمع کردم بخش اول این «کتاب العقل و فضائل العلم»[9] است، چرا؟ «و أول ما أبدأ به و أفتتح به کتابي هذا کتاب العقل و فضائل العلم و ارتفاع درجة أهله، و علو قدرهم، و نقص الجهل، و خسارة أهله، و سقوط منزلتهم»؛ چرا اول از عقل شروع کردم؟ این عبارت از کلمات قصار اوست، ملاحظه بفرمایید: «إذ كان العقل هو القطب الذي عليه المدار و به يحتج و له الثواب و عليه العقاب»؛ این یک سطر، سطری است که باید با طلا نوشت. فرمایش کلینی این است که قطب فرهنگی یک ملت شعور آن ملت است. عقل هر ملتی، قطب فرهنگی آن ملت است و ائمه تبعاً للقرآن کریم جامعه را به عقل و عقلانیت دعوت کرده‌اند. «إذ كان العقل هو القطب الذي عليه المدار»؛ مدار تمدن، مدار سعادت، شعور مردم است. «إذ كان العقل هو القطب الذي عليه المدار و به يحتج»؛ در موارد احتجاج و استدلال و برهان عقلی نه بنای عقلا که فعل است، استدلال می‌شود. «و له الثواب و عليه العقاب»[10] حالا همین کلینی بعد از جریان کتاب عقل و کتاب فضل علم، کتاب توحید را شروع کردند. کتاب توحید چند باب دارد، «باب جوامع التوحيد»[11] در همان کتاب توحید است. وجود مبارک حضرت امیر در جریان صفین چندین خطبه خواند و شهادت حضرت امیر را انسان در همه خطب می‌بیند، مخصوصاً در جریان جنگ صفین و سوگند یاد می‌کند، می‌فرماید: «و الذي نفسي بيده»؛ قسم به ذات کسی که جان علی در دست اوست، من در پیشاپیش پیغمبر شمشیر می‌زدم، شمشیر می‌زدم، شمشیر می‌زدم، تا پیغمبر فرمود: «لَا فُتِيَ إِلَّا عَلِيٌّ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ»[12] این را در جریان جنگ صفین خواندند. بعد فرمود رنگ موی زنان حناست رنگ موی مرد خون است. الآن ما در دهه فجر هستیم و شیعیان علی نشان دادند که رنگ موی آنها خون است نه حنا و انقلاب را به ثمر رساندند، همین فکرها بود همین خطبه‌ها بود که انقلاب را به ثمر رساند. فرمود: «خِصَابُ النِّسَاءِ الْجَنَاءُ وَ خِصَابُ الرِّجَالِ الدَّمَاءُ»[13] اینها را در همین جنگ صفین گفت. در همین صفین رفتند و آمدند وقتی که دوباره می‌خواست اصحاب را تجهیز کند به میدان نبرد ببرد، مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) نقل می‌کند «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِي حَرْبٍ مُعَاوِيَةَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ فَلَمَّا حَسَدَ»؛ همه مردم که حاضر شدند. اینکه می‌گویند: «حشد الشعبي، حشد الشعبی» این است. وقتی «حَسَدَ النَّاسُ»؛ همه مردم حاضر شدند، «قَامَ حَطِيبًا»؛ خطبه‌ای خواند و این چنین فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَوَّحِدِ الصَّمَدِ الْمُتَقَرِّدِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ»؛ نقیض «من شيء»، «لا من شيء» است، نه «من لا شيء». این خطبه مفضل هم هست، این خطبه را مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) نقل می‌کند بیش از دو صفحه است. حالا نگاه کنید حرف کلینی را؛ مستحضرید که در کلّ این هشت جلد، چند سطری فرمایشات ایشان است و گرنه مرحوم کلینی فقط نقل می‌کند.

بعد از اینکه این را نقل کرد، فرمود: «و هَذِهِ الْخُطْبَةُ مِنْ مَشْهُورَاتِ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَقَدْ ابْتَدَلَهَا الْعَامَّةُ»؛ از بس این خطبه غراء و فصیحانه است خیلی‌ها این را حفظ کردند. «و هِيَ كَافِيَةٌ لِمَنْ طَلَبَ عِلْمَ التَّوْحِيدِ إِذَا تَدَبَّرَهَا وَ فَهَمَ مَا فِيهَا»؛ بعد حرف کلینی این است، می‌فرماید: «فَلَوْ اجْتَمَعَ أَلْسِنَةُ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ»؛ اگر تمام جن و انس جمع بشوند، «لَيْسَ فِيهَا لِسَانٌ نَبِيٍّ»؛ پیغمبر در بین اینها نباشد، «عَلَى أَنْ يُبَيِّنُوا التَّوْحِيدَ بِمِثْلِ مَا أَتَى بِهِ بِأَبِي وَ أُمِّي»؛ اگر تمام جن و انس جمع بشوند، پیغمبر در میان آنها نباشد، بخواهند خطبه‌ای بیاورند مثل خطبه کسی که پدر و مادرم فدای او! درباره حضرت امیر دارد. «بِمِثْلِ مَا أَتَى بِهِ بِأَبِي وَ أُمِّي»؛ پدر و مادرم فدای او! «مَا قَدَرُوا عَلَيْهِ». مرحوم صدر المتألهین در شرح اینجا می‌گوید که باید ایشان اهل بیت را استثنا بکند و باید این جمله را هم بگویند که هر پیغمبری هم نمی‌تواند. اگر انبیای بزرگ نبودند و اگر انبیای عادی بودند هم نمی‌توانستند مثل علی(سلام الله علیه) حرف بزنند. «مَا قَدَرُوا عَلَيْهِ وَ لَوْ لَا إِبَانَتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ يَسْلُكُونَ سَبِيلَ التَّوْحِيدِ». حالا برهان مسئله چیست؟ به خاطر فصاحت و بلاغتش است؟ یا نه، به خاطر آن بحث‌های عقلی‌اش است؟ استدلال مرحوم کلینی این است که «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى قَوْلِهِ»؛ شما این حرف را نگاه نمی‌کنید؟ این شبهه کهنه فیلسوف‌های مادی را او جواب داد. «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى قَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ فَقَفَى بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ مَعْنَى الْحُدُوثِ وَ كَيْفَ أَوْقَعَ عَلَى مَا أَحَدْتُهُ صِفَةَ الْخَلْقِ وَ الْإِحْتِرَاعِ بِلَا أَصْلٍ وَ لَا مِثَالٍ نَقِيًا لِقَوْلِ مَنْ قَالَ إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا»؛ این مادیین این شبهه را دارند، می‌گویند: «الْأَشْيَاءُ كُلَّهَا مُحَدَّثَةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ إِبْطَالًا لِقَوْلِ التَّنْوِيَةِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُ لَا يُحْدِثُ شَيْئًا إِلَّا مِنْ أَصْلٍ»؛ اینها می‌گویند خدا هیچ چیزی را نمی‌تواند خلق بکند مگر اینکه ماده‌اش باید باشد. از ماده موجود هوایی، آسمانی، زمینی، چیزی خلق می‌کند. «وَ لَا يُدَبِّرُ إِلَّا بِاخْتِذَاءٍ مِثَالٍ»؛ چرا؟ برای اینکه خدا حتماً «من شيء» خلق کرد، «من لاشيء» که نمی‌تواند خلق بکند. از دو نقیض هم بیرون نیست؛ اگر «من لا شيء» خلق بکند که محال است، پس حتماً «من شيء» خلق کرد. مرحوم کلینی می‌فرماید که «فَدَفَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ، جَمِيعَ حُجَجِ التَّنْوِيَةِ وَ شُبْهَتِهِمْ لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ التَّنْوِيَةُ فِي حُدُوثِ الْعَالَمِ أَنْ يَقُولُوا لَا

يَخْلُو؛ ميگویند خدا چه کار کرد؟ یا از چیزی عالم را خلق کرد، یا از «لا شيء» خلق کرد. از این دو نقیض که بیرون نیست؛ «لا شيء» که عدم است نمی‌شود از «لا شيء» چیزی را خلق کرد. «من شيء» حق است، پس خدا از چیزی عالم را خلق کرد. پس قبلاً چیزی بود خدا نداشت و قدیم بود و حادث نیست و امثال آن. فرمود: «لَأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ التَّنَوُّهُ فِي خُذُوثِ الْعَالَمِ أَنَّ يَقُولُوا لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ لَا شَيْءٍ؛ از دو نقیض که بیرون نیست. «فَقَوْلُهُمْ مِنْ شَيْءٍ خَطَأٌ وَقَوْلُهُمْ مِنْ لَا شَيْءٍ مُنَاقَضَةٌ وَ إِحَالَةٌ»؛ شما که خداپرست هستید، خدا جهان را از چه چیزی خلق کرد؟ اگر «من شيء» خلق کرد، پس قبلاً شیئی بود. «من لا شيء» خلق کرد، «لا شيء» که عدم است و نمی‌شود از آن چیزی را خلق کرد. شيء هم از این دو نقیض بیرون نیست. مرحوم کلینی می‌فرماید که حضرت امیر به این شبهه پاسخ داد، فرمود: «من شيء» نبود، نقیض «من شيء»، «من لا شيء» نیست؛ «لا من شيء» است. «نقیض کل رفع أو مرفوع»؛ [14] حداقل چهار یعنی چهار! چهار هزار سال است که در آکادمی‌های منطق و فلسفه گفتند نقیض هر چیزی عدم آن است. نقیض «من شيء» که «من لا شيء» نیست. این «من» دومی امر وجودی است. «نقیض کل رفع أو مرفوع»، این که حکیم سبزواری یا دیگران گفتند، این سوغاتی تازه نیست، این تکرار حرف چهارهزار ساله دوران فلسفه است. «نقیض کل شيء رفعه»، نقیض «من شيء»، «لا من شيء» است نه «من لا شيء». مرحوم کلینی می‌گوید این شبهه را وجود مبارک حضرت امیر با این وضع حل کرد، «لَأَنَّ مِنْ تُوجِبُ شَيْئاً وَ لَا شَيْءٍ تَنْفِيهِ»؛ دیگر نمی‌توانید بگویید: «من لا شيء» خلق کرد. آنها می‌گویند اگر «من شيء» خلق کرده باشد که محال است، پس معلوم می‌شود قبلاً چیزی بوده که خدا نداشت! «من لا شيء» خلق کرده باشد، این هم که محال است، برای اینکه عدم که نمی‌تواند ماده برای چیزی باشد، گذشته از اینکه این حرف شما تناقض است. «من لا شيء»، «من» که بر عدم در نمی‌آید. این شبهه است. مرحوم کلینی می‌فرماید که «فَأَخْرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ اللَّفْظَةَ عَلَى أَلْبَغِ الْأَلْفَاظِ وَ أَصَحَّهَا فَقَالَ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ؛ یعنی تازه نوآوری کرده. بدیع یعنی نوآور. نقیض «من شيء»، «لا من شيء» است، نه «من لا شيء». این که مرحوم کلینی این طور می‌گوید که اگر جن و انس جمع بشوند بخواهند مثل خطبه کسی که «بأبي و أمي» بیاورند نمی‌توانند عظمت این خطبه در همین جمله‌هایی است که به شبهه مادیین دارد پاسخ می‌دهد.

می‌بینید 25 سال قبل از اینکه حضرت امیر این خطبه را بخواند، همین بیان آسمانی را زهرا(سلام الله علیها) در خطبه‌اش دارد. همین حضرت در همین خطبه «فدکیه» دارد: «لا من شيء خلق»، اینها از کجا یاد گرفتند؟ این است که پیغمبر دست او را می‌بوسد. شما نگاه کنید ببینید بهترین عمل در شب قدر چیست؟ یکی از مفاخر ما بعد از ائمه، همین صدوق است صاحب من لا يحضر است. این صاحب من لا يحضر همین ابن بابویه قمي دارد که بهترین عمل در شب‌های قدر تحصیل علم است؛ قرآن و عترت! بهترین کار در فاطمیه یک مقدار اشک، یک مقدار خطبه «فدکیه» است. عبادت تنها گریه نیست، یک بخش گریه است یک بخش ادراک معارف و اینهاست. شما این را نگاه کنید این چهار، پنج سطر چه می‌خواهد بگوید؟ این گونه کلینی را وادار به خضوع کرده است. این شبهه الآن هم اگر شما برای خیلی از خواص حل کنید مشکل دارند در حل آن که خدا یا «من شيء» خلق کرد پس معلوم می‌شود که قبلاً چیزی بود؛ یا «من لا شيء» خلق کرد که این محال است، پس خلقت محال است!

حضرت می‌خواهد بگوید نقیض «من شيء»، «لا من شيء» است، نه «من لا شيء». همین بیان نورانی را که کلینی این گونه درباره خضوع دارد، وجود مبارک صدیقه طاهره(سلام الله علیها) دارد که «ابْتَدَعَ»؛ بدیع، نوآوری. جهان تازه است، از چیزی نیست، «لا من شيء» است. «ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ» نه «من شيء» و نه «من لا شيء». «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا» حالا اشیاء تازه است. نقشه‌ای بود که ذات اقدس الهی برابر آن نقشه این سماوات و ارض را آفرید؟ فرمود آن هم نبود، نقشه‌ای در کار نبود. «وَأَنْشَأَهَا بِلَا اخْتِذَاءٍ أُمَّلِيَّةٍ امْتَثَلَهَا»؛ مثال و نقشه‌ای قبلاً بوده که در حذای آن، محاذی آن، برابر آن نقشه خدا خلق کرده باشد، این نبود. نقشه تازه، آفرینش تازه.

پرسش: ...

پاسخ: نه، «من لا شيء» همان طوری که خود کلینی گفته، «من» تبعیضیه است؛ یعنی بعض. عدم که بعض ندارد! از عدم که نمی‌شود چیزی ساخت. الآن یک سلسله موادی باید باشد که آدم این مواد را جمع بکند ستون درست بکند ساختمان درست بکند و اینها؛ اما عدم را جمع بکند بخواهد با عدم ساختمان درست بکند، اینکه محال است. نقیض «من شيء»، «لا من شيء» است، نه «لا من شيء». این است که کلینی این گونه خضوع می‌کند.

شما ببینید در تمام این هشت جلدی که مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) جمع‌آوری کردند احادیث را، شاید یک چند مورد کمی فرمایشی داشته باشند. این از آن جاهایی است که وادار شده بگویند پدرم و مادرم فدای علی بن ابیطالب. اولین مشکل را خود علما دارند! به آنها سؤال می‌کنند آنها درگیر هستند، چون آنها درگیر هستند، این کسی که راه‌حل نشان می‌دهد مسلماً خیلی ممنون هستند.

یک بیان نورانی از امام (سلام الله علیه) بود که حضرت مطالبی را فرمودند، یکی از اصحاب در پای منبر عرض کرد عجب جواهری ما از شما استفاده کردیم! حضرت فرمود همین! حیف نیامد که این حرف‌ها را به طلا تشبیه کردی؟ «هل الجواهر إلا الحجر»؛ [15] طلا یک سنگ زردی است، تو این حرف‌ها را به سنگ تشبیه کردی! اینها خیال می‌کنند که اگر گفتند این جواهرات است، مثلاً هنر کردند. فرمود حیف نیامد که این حرف‌های ما را به سنگ تشبیه کردی؟ «هل الجواهر إلا الحجر». این یک سنگ زردی است، نقره یک سنگ سفیدی است. حالا این سنگ‌ها در اثر تربیت و پرورش سالیان متمادی در دل کوه و تابش آفتاب، به این صورت درآمدند. این طور نیست که حالا این یک نبات باشد، گیاه نیست چه رسد به حیوان یا انسان. فرمود: «هل الجواهر إلا الحجر».

حالا امیدواریم که به برکت ذات مقدس فاطمه و اهل بیت(علیهم السلام) این نظام ما - إن شاء الله - تا قیامت محفوظ بماند.

«و الحمد لله رب العالمین»

[1]. سوره مجادله، آیه 7.

[2]. سوره صافات، آیه 120.

[3]. سوره صافات، آیه 121.

3. سوره احزاب، آیه 56.

[5]. سوره احزاب، آیه 43.

[6]. سوره بقره، آیه 257.

[7]. سوره واقعه، آیه 94.

[8]. دلائل الإمامة (ط - الحديثة)، ص 111؛ الإحتجاج علي أهل اللجاج (للطبرسي)، ج 1، ص 98.

[9]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 9.

[10]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 9.

2. الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 134.

[12]. وقعة صفين، النص، ص 315.

4. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 32، ص 587.

[14] . شرح المنظومة، ج 1، ص 256.

[15]. المناقب (ابن شهر آشوب)، ج 4، ص 248.